

ماکیاوللی برای همه

فیلسوف روزهای دشوار

پاتریک بوشرون

ترجمه

لی لا سازگار

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران، ۱۴۰۱



فصل‌ها

سر کردن تابستان با ماکیاوللی، راستی؟ چه فکر بامزه‌ای! نویسنده کتاب شهریار، به معنی واقعی کلمه نویسنده‌ای نیست که به تعطیلات برود و همنشین چُرت‌های بعدازظهر تابستان باشد. او بیش از همه مرد عمل است، همیشه آماده نبرد، مردی که برایش بازگویی ویژگی‌های دنیا و به‌دست دادن شرحی درست از آن، به‌معنای تلاش در راه دگرگون کردن آن است. ماکیاوللی در سال ۱۵۱۳ درباره شهریار گفت:

اگر کتاب مرا بخوانند، می‌بینند در طی ۱۵ سالی که به کارآموزی در کار دیوانی سرگرم بودم، هرگز وقتم را به بیکارگی نگذراندم و هدر ندادم.

از زمان مرگ ماکیاوللی در سال ۱۵۲۷، با وجود بهتان‌ها و انتقادات، اثرش را همواره خوانده‌اند و امروز همچنان می‌خوانند تا از رخوت و سستی فاصله بگیرند. چرا چنین نکنند؟ ماکیاوللی مثل آفتاب تابستان سوزان است. همین ستاره درخشان است که کلامش را گزنده می‌کند و چنان پرتوی بر همه‌چیز می‌افکند که تمام زوایا روشن‌تر می‌شود. نیچه در کتاب فراسوی

نیک و بد بهتر از هر کسی این نکته را بیان کرده است و دربارهٔ ماکیاوولی گفته است:

او می‌گذارد ما [در فضای کتابش] هوای خشک و لطیف فلورانس را تنفس کنیم و نمی‌تواند از طرح دشوارترین پرسش‌ها با ضرباهنگی تند و قاطع خودداری کند، شاید هم از جسارت تضاد طرح اندیشه‌ای قوی، دشوار، خشن و خطرناک در قالب آهنگی خیلی تند و طنزی پرخروش، احساس سرخوشی هنرمندانه و شیطنت‌آمیزی به او دست می‌دهد.

ولی اگر تنها موضوع ضرباهنگ کلام مطرح است، چگونه ممکن است او متوجه نشده باشد که آنچه شرایط زمانه^۱ می‌نامد، به خزان یقین رسیده است؟ از سال ۱۴۹۴ ایتالیا در حال جنگ بود. این کشور که بسیار به دولت‌شهرهای خود می‌نازید و به برتری فرهنگی خود اطمینان داشت، در آن دوره در دام خشونت بی‌سابقه‌ای افتاده بود، خشونت چپاولگری دولت‌های پادشاهی بزرگ. این همان چیزی است که «جنگ‌های ایتالیا» می‌نامیم، همان سرخوردگی بزرگ. از آنجا هم که این شبه‌جزیره در طی سده‌ها آزمایشگاه مدرنیتهٔ سیاسی بود، یعنی جایی که آینده‌ای مشترک داشت در آن شکل می‌گرفت، هر کسی می‌توانست دریابد که جنگ پیش رو، بی‌تردید منادی آن چیزی است که اروپا نامیده خواهد شد.

سایه‌ها بلند می‌شوند، زمستانی که روح و روان آدمیان را دچار رخوت می‌کند، از راه می‌رسد. ماکیاوولی به‌خوبی از این وضع آگاه بود: کلامی که بر لب‌های فروبسته یخ می‌زند، ناتوانی از گفتن آنچه بر سرمان خواهد آمد. او از حرکت گریزناپذیر و کندی آگاه بود که باعث می‌شد زبانی سیاسی منسوخ شود. زبانی که او با آن شور و شوق از کتاب‌ها آموخته بود، دیگر به کار بیان دقیق «حقیقت تأثیرگذار امور» نمی‌آمد. پس زمانی که گذشتهٔ

1. qualità de tempi

نزدیک دیگر هیچ کمکی نمی‌کند، چرا به آن کسانی رو نیاورد که آنها را «رومی‌های عزیزش» می‌خواند، چرا خود را در متون کهنی غرقه نکند که چون آبتنی تر و تازه‌اش می‌کنند، و چرا این روش تقویت بازآفرینی آینده را دوران باستان نامد؟

آیا همین را رنسانس [نوزایی] می‌نامیم؟ اگر بناست دیدگان‌مان را بر این بهاری بگشاییم که رنگ‌های آن فقط به چشم آن کسانی سرد و بی‌روح می‌آید که نمی‌توانند سرزندگی وحشیانه پرده‌های نقاشی بوتیچلی را ببینند، چرا چنین نباشد؟ ماکیاوللی استاد توهم‌زدایی است. به همین دلیل است که در سراسر تاریخ او را یار روزهای سخت دانسته‌اند. به نوبه خودم برایم دشوار است که بگویم درباره ماکیاوللی کار پژوهشی می‌کنم، ولی می‌توانم بگویم که به‌همراه او کار می‌کنم، مثل یک هم‌رزم، و بی‌شک با این برداشت که چون این پیشاهنگ همیشه می‌داند که باید در خط مقدم باشد، ما باید آثار او را نه‌تنها حالا که در آینده هم بخوانیم.

این حرف بسیار ساده و معمولی است: توجه به ماکیاوللی همواره زمانی در تاریخ دوباره مطرح شده که طوفان‌هایی در راه بوده است، زیرا او مرد فلسفه در دوران‌های دشوار است. اگر آثار او را امروز دوباره می‌خوانیم، معنایش این است که دلایلی برای نگرانی داریم. او بازگشته است، بیدار شوید.

۲

ماکیاولیسم

مکتب دانت، مکتب کافکا، مکتب ساد، مکتب ماکیاولی. امتیاز دلگرم‌کننده‌ای نیست که نامگذاری مکتبی بر اساس نام کسی مایهٔ هراس همگانی شود. امیل لیتره^۱ در برابر مدخل «ماکیاولی» در فرهنگ خود این معرفی‌نه‌چندان خوشایند را آورده است: «نویسندهٔ فلورانس سدهٔ شانزدهم که نظریه‌ای دربارهٔ کاربرد خشونت و استبداد مستبدان کوچک ایتالیا ارائه داد،» ولی مفهومی مجازی هم به آن افزوده است: «هر دولتمرد بی‌وجدان؛ مثال: «ماکیاولی‌هایی که بر سرنوشت ما فرمان می‌رانند.»

با نسبت دادن این مفهوم عجیب به نام ماکیاولی، لیتره کار غریبی کرد، ولی این کاری بود که در خود تاریخ هم انجام گرفت. ماکیاولیسم آن چیزی است که بین ماکیاولی و ما می‌گذرد. در واقع او چهرهٔ شیطانی سیاست را آشکار می‌کند و به نمایش می‌گذارد. همان چهرهٔ نفرت‌انگیزی که نمی‌خواهیم با آن روبه‌رو شویم، ولی در عین حال چشم بستن بر آن هم دشوار است. کسی که در سال ۱۴۶۹ در فلورانس به دنیا آمد و در سال

۱. Emil Littré (۱۸۸۱-۱۸۰۱): فرهنگ‌نویس و اندیشمند فرانسوی. او فرهنگی نوشته است که در زبان فرانسه اعتبار ویژه‌ای دارد. -م.

۱۵۲۷ در ژم چشم از جهان فرو بست و نیکولو ماکیاوولی نام داشت در پس همان نقاب پنهان شده بود.

ماکیاویلیسم آموزهٔ ماکیاوولی نبود، بلکه آموزه‌ای بود که بدخواه‌ترین رقبایش به او نسبت دادند. روی هم رفته ماکیاویلیسم ابداعی ضد ماکیاوولی بود. پنجاه سال پس از مرگ نویسندهٔ شهریار، دادگاه تفتیش عقاید آن کتاب را اهریمنی اعلام کرد و در فهرست کتاب‌های ممنوعه قرار داد و رساله‌های سیاسی بی‌شماری با عنوان ضد ماکیاوولی انتشار یافت. پایه‌گذار این گونه نوشته‌ها دقیقاً در سال ۱۵۷۶ اینوسان ژانتیه^۱، وکیل حقوقدان و عالم الهی پروتستان، بود، که با توجه به نامش^۲ به نظر می‌رسید از پیش مقدر شده است که با شرارت دنیا بجنگد.

چند سال بعد، یک نفر یسوعی برجسته، کاتولیکی پرشور و ضد اصلاح دین هم اندیشه‌ای ضد ماکیاوولی در پیش گرفت. نام او جووانی بوترو^۳، ابداع‌کنندهٔ مفهوم مصلحت دولت بود، مفهومی که فوری آن را به ماکیاوولی نسبت دادند، زیرا به این اشاره می‌کرد که دولت هیچ قاعده و قانون یا نیازی جز دغدغهٔ حفظ خود ندارد.

از آن پس ماکیاویلیسم به رودخانه‌ای زیرزمینی بدل شد که به آرامی بنیان اندیشهٔ اروپایی را می‌کاوید، و گاهگاهی در سطح پدیدار می‌شد. ماکیاوولی پنهانی پیش می‌رفت، او را در پس نام‌هایی که وام گرفته است باز می‌شناسیم و با توجه به اندیشه‌هایی که تظاهر به مقابله با آنها می‌کند، به اندیشه‌های خودش پی می‌بریم.

گوستاو فلوربر^۴، تقریباً هم‌زمان با امیل لیتره، واژه‌نامهٔ ایده‌های قشنگ را نوشت. نظم الفبایی [در زبان فرانسه] به درستی باعث شده بود که

۱. Innocent Gentillet (۱۵۸۸-۱۵۳۲): حقوقدان فرانسوی. - م.

۲. Innocent: به معنای بی‌گناه. - م.

۳. Butero Giovanni (۱۶۱۷-۱۵۴۴): اندیشمند، کشیش و دیپلمات ایتالیایی. - م.

۴. Gustave Fleubert (۱۸۸۰-۱۸۲۱): نویسندهٔ فرانسوی. - م.

۵. Catalogue des idess chics: واژه‌نامهٔ هجوآمیز فلوربر برای رد کلیشه‌ها. - م.

«ماکیاولیسم» را پیش از «ماکیاوللی» بیاورد. اولی راه را برای درک دومی باز می‌کرد. «ماکیاولیسم، واژه‌ای که هرگز نمی‌توانیم آن را بی‌ترس و لرز ادا کنیم» و سپس «ماکیاوللی، که نخوانده به او به چشم شریر می‌نگریم.» پس همه‌چیز به شیوهٔ برخورد ما بستگی دارد. چه خوب بود اگر بی‌ترس و لرزان را بررسی می‌کردیم، نقاب از چهره‌اش برمی‌داشتیم و با دقت به آن می‌نگریستیم. اثر ماکیاوللی را به قصد روبه‌رو شدن با وی می‌خواندیم، کسی که به این شدت بخشی از دوره و زمانهٔ خودش بود، و کسی که به همین دلیل یکسره وارد دنیای ما می‌شود. در دنیای واقعی هیچ‌چیز آسان‌تر از این کار نیست زیرا خود ماکیاوللی روپنهان نمی‌کند، مگر در پس ابتدال زندگی خودش. ولی زمانی که او از خودش سخن می‌گوید، برای آنکه تنهایی و سرخوشی و تردیدهایش را کم‌اهمیت جلوه ندهد، با صداقت کافی حرف می‌زند. مثل این چند سطری که وی نگرانی خود را در آنها آشکار می‌کند.

امیدوارم، و امید بر آشفستگی‌ام می‌افزاید،
می‌گیرم، و گریه‌هایم خوراک دل پردردم است
می‌خندم، و خنده‌هایم به درونم راه نمی‌یابند
می‌سوزم، و این سوز در بروم نیست
از آنچه می‌بینم و می‌شنوم می‌هراسم
همه‌چیز دردی نو برایم می‌آورد
با امید می‌گیرم، می‌خندم، می‌سوزم
و از آنچه می‌شنوم و می‌بینم، می‌هراسم